

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هشتم-شماره سوم-پائیز ۱۳۹۴-شماره پیاپی ۲۹

ملاحظات پیرامون تحول معنایی دو واژه «خاور» و «باختر» در متون فارسی

قرون چهارم تا هفتم

(ص ۴۴۷-۴۲۷)

اورنگ ایزدی (نویسنده مسئول)^۱، هادی نورمحمدی کمال^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۷/۱۱

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۴/۰۹/۰۴

چکیده:

با مواجهه با دو واژه خاور و باختر در بسیاری از متون فارسی متعلق به قرون چهارم تا هفتم هجری، معنای دوگانه و گاه سه‌گانه‌ای به ذهن مخاطب‌خطور می‌کند، بنحوی که دریافتن اینکه هر یک از این واژه‌ها برای اشاره به کدام جهت بکار رفته است، معمولاً بدون اتکا به بافت جمله و کلام مشکل است. حتی در برخی موارد با اتکا به بافت جمله نیز نمیتوان تشخیص داد که معنای باختر یا خاور در این متن نشان‌دهنده کدام یک از جهات است. در این مقاله ابتدا به تعریفها و توضیحات فرهنگی در مورد این دو واژه توجه شده است و در بخش بعد به طرح و نقد اظهارات محققانی چون کسروی، شهیدی و کزازی پرداخته‌ایم. سپس در بخش اصلی مقاله به تبیین چرایی و چگونگی این جابجایی و تغییر پرداخته‌ایم و با ذکر شواهد سعی نموده‌ایم استدلالی منطقی برای این مسئله ارائه دهیم. یکی از دلایلی که در این تحقیق برای بروز این مسئله بدان دست یافته‌ایم این است که؛ این دو واژه با توجه به اینکه مبین جهات هستند و جهات نیز، خصوصاً شرق و غرب با توجه به مدور بودن زمین، در اصل جنبه‌ای نسبی دارند، در مکانهای مختلف و در دوره‌های مختلف و توسط کاربران زبانی مختلف به معانی متضادی بکار رفته‌اند. این عمل در مورد این دو واژه تحت تأثیر تقارن نام سرزمینها در دوره‌های مختلف با معنای جهت‌ها بوده است.

کلمات کلیدی: خاور، باختر، جهات چهارگانه، تحول معنایی واژه‌ها، متون ادبی.

^۱ . استادیار رشته فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه علامه طباطبایی abifarna@yahoo.com

^۲ . دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه:

دو واژه خاور و باختر در آثار قدما بمعنی جهات مختلف و حتی متضاد بکار رفته است. در شاهنامه و برخی دیگر از متون نظم و نثر، واژه باختر به معنای شمال، شرق و غرب بکار رفته است. واژه خاور نیز در چنین آثاری، هم بمعنای شرق و هم بمعنای غرب بکار رفته است. از همین‌روی تمامی فرهنگها و لغتنامه‌ها از دیرباز در معرفی این دو واژه در مانده‌اند. بگونه‌ای که در فرهنگ‌های مثل برهان قاطع - که در بیشتر مدخلهای فرهنگها و لغتنامه‌های جدیدتر برای معنای واژه‌های قدیمی و ادبی به آن ارجاع داده میشود - معنی شفاف و صریحی برای این دو واژه ذکر نشده است. در خصوص این دو واژه به این تعریف اکتفا شده است که؛ هر کدام از این واژه‌ها هم بمعنی شرق و هم بمعنی غرب استعمال شده‌اند. این مسئله باعث شده است هر خواننده‌ای به هنگام مواجهه با این دو لفظ نتواند معنای مورد نظر شاعر یا نویسنده را دریابد. از این‌روی تنها به کمک برخی از قراین متن، آنهم نه همیشه میتوان تا حدی بمعنای مورد نظر گوینده دست یافت. اما تا جاییکه آگاهی داریم در فرهنگهای موجود چون؛ برهان قاطع، جهانگیری، غیث اللغات، دهخدا، معین و ... در مورد چگونگی تغییر معنایی این دو واژه و اختلاط آن دو با یکدیگر تحقیقی صورت نگرفته است و صرفاً برای هریک از معانی این دو لفظ تنها به ذکر شواهدی از آثار شعرا اکتفا نموده‌اند. برای حل این مسئله و کشف چگونگی بروز چنین اختلاطی احمد کسروی مقاله‌ای دارد تحت عنوان «چارسو». با وجود اینکه در این مقاله به نکات ارزنده‌ای برای حل این مسئله اشاره شده است، این مقاله نیز متأسفانه راه به جایی نبرده است. ایشان برای پاسخ به این سؤال از یکسری گمانه‌زنیها بهره برده است که از نظر منطقی پذیرفتنی نیست (در این مقاله به ایرادات نظر ایشان اشاره خواهیم کرد). اثر دیگری که به این موضوع بصورت جدی پرداخته است کتاب «چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی» از حسین شهیدی است. در این کتاب پس از اشاره به تعریف واژه‌نامه‌ها در مورد چهار جهت، به بازتاب آن در آثار شعرا و همچنین چگونگی معرفی چهارسو در نوشته‌های پارسی و تازی و پارسی میانه و پهلوی بصورت مفصل پرداخته شده است و در پایان، در بخشی مجزا، مؤلف سعی نموده است اثبات نماید این جابجایی جهات تحت تأثیر جابجایی نام اماکن صورت گرفته و دلیل آن نیز مسائل سیاسی و تعصبات تاریخ‌نویسان در گذشته بوده است. در بخشی از این مقاله به ایرادات اظهار نظر ایشان خواهیم پرداخت. میر جلال الدین کزازی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «باختر در اندیشه‌های ایرانی» به اختلاف معنایی این دو واژه در ادب فارسی اشاره کرده‌اند، در این مقاله ایشان بیشتر تلاش نموده‌اند به اثبات این نظریه بپردازند که واژه باختر در اصل به معنی شمال بوده است و با ذکر شواهد از متون اوستایی و پهلوی به خوبی این مطلب را تبیین نموده‌اند. اما ایشان نیز در مورد اصل مسئله - که تبیین علت تحول معنایی این واژگان و تداخل آنهاست - اظهار نظری نکرده‌اند. در این پژوهش، با استفاده از منابعی چون فرهنگها، لغتنامه‌ها و متون ادبی و دیگر کتابهایی که

میتوانست در مورد چگونگی تحول واژگان یاریگر باشد، سعی شده است علت و چگونگی تحول این دو واژه تبیین شود.

طرح مسئله:

امروزه برای بیان چهار جهت، کلمات شمال، جنوب، شرق و غرب را بکار میبریم. با وجود این، دو واژه خاور و باختر نیز به ترتیب بمعنای شرق و غرب بکار میرود. اما این معنای ثابت برای این دو واژه در قرون اخیر رایج شده است و قبل از آن در کاربرد این دو لفظ حتی در آثار شعرای بزرگی همچون فردوسی، آشفته‌گی‌هایی قابل مشاهده است. تا جاییکه فرهنگ‌نویسان نیز نتوانسته‌اند برای هر یک از این دو واژه معنای ثابتی ذکر کنند و برای هر یک از معانی این دو واژه مثالهایی از دیوان شعرای فارسی ذکر کرده‌اند. پروین اعتصامی، شاعر معاصر در بیتی به این موضوع اشاره کرده است:

از علم سماوات چه میدانی اینک نشناخته‌ای باختر از خاور
(دیوان اعتصامی: ص ۶۹)

سؤالاتی که با آن مواجهیم بدین قرار است: معنای اصلی هر کدام از واژه‌های خاور و باختر چیست؟ چه عاملی باعث شده است که کاربرد و معنای این دو واژه تغییر یابد؟ چرا در دوره‌ای خاص، (که در اینجا بیشتر قرنهای چهارم تا هفتم هجری- که در آن آشفته‌گی کاربرد بسیار ملموس است- مورد نظر است)، این دو واژه به صورت شگفتی در آثار قدما به چند معنا بکار رفته است؟ آیا این کاربرد آگاهانه و بقصدی صورت گرفته است؟ و یا خود کاربران نیز در کاربرد این دو واژه معنای درست و اصیلی قائل نبوده و برداشت دو یا سه معنی را از این الفاظ مجاز می‌شمرده‌اند؟ در این پژوهش سعی شده است در حد امکان برای هر یک از سؤالات پاسخ درخوری ارائه شود. قبل از اینکه بصورت تخصصی و با ذکر شواهد به بررسی این مسئله بپردازیم، نکته مهمی وجود دارد که باید بدان اشاره کرد؛ اختلاف کاربرد این دو واژه مخصوص دوره‌ای است که علوم جغرافیایی بدین شکل و با اطلاعاتی که در عصر خودمان نگریسته میشود، مورد بررسی قرار نمیگرفته است و شناخت مردم از عالم و خصوصاً کره زمین وجه دیگری داشته است.^۱ بدین ترتیب در علوم

۱. توضیحات حدود العالم در مورد چگونگی کره زمین:

« ۱. زمین گرد است چون گوی، و فلک محیط است بر وی، گردان بر دو قطب، یکی را قطب شمالی خوانند و دیگری را قطب جنوبی. »

۲. و هر گوی که باشد چون دو دایره بزرگ بر او کشی که یکدیگر را ببرند بر زاویه قائمه، آن دو دایره مر آن گوی را بر چهار قسم بوند. همچنین زمین مقسوم است به چهار قسم به دو دایره: یکی را دایره الافاق خوانند، و دیگر را خط الاستواء خوانند. اما دایره الافاق از ناحیت مشرق برود به آخر آبادانی زمین کی بر قطب جنوب بگذرد. و بر ناحیت مغرب بگذرد تا باز به مشرق رسد و این دایره آن است که جدا کند این نیمه ظاهر آبادان از زمین، از آن نیمه پوشیده که اندر زیر ماست.

جغرافیای آن دوره مسئله تقسیم‌بندی قراردادی زمین به بخشهای شرق و غرب و شمال و جنوب بصورت قطعی نبوده است، به بیانی دیگر امکان چنین کاری نیز وجود نداشته است. در نتیجه جهت‌های چهارگانه امری کاملاً نسبی بوده است. یعنی این نگرشی که ما نسبت به زمین داریم و شرق و غرب تقریباً مسئله‌ای جا افتاده است - بگونه‌ای که برای هر فردی واضح است که کشورهای آسیایی بعنوان شرق شناخته شده است و کشورهای اروپایی در محدوده غرب جهان قرار میگیرند - در گذشته بخاطر ناشناخته بودن بخشهای مهمی از زمین، برای بشر قابل تصور نبوده است و جهت‌ها مخصوصاً دو جهت شرق و غرب معنای ثابتی نداشته‌اند و بهرحال هر منطقه‌ای از جهان نسبت به سرزمینی شرق شناخته میشده و نسبت به سرزمینی غرب، بدین ترتیب مردم هر سرزمین با توجه به محل سکونت خود، شرق و غربی برای خود قائل بوده‌اند. بعنوان مثال در زمان گذشته اگر فردی در نیشابور زندگی میکرد، بلخ در شرق او قرار میگرفت اما ری در غرب قرار داشت بدین ترتیب به مرور زمان شرق را با بلخ، همچنین بلخ را با ویژگی در جهت شرق بودن، میشناخت و بعد از مدتی این دو واژه میتوانستند معادل و مرادف هم قرار بگیرند و در مورد ری نیز برعکس این مطلب در نظر گرفته میشد. اما همین نیشابور با همین نگرش برای یک بلخی غرب در نظر گرفته میشد و برای یک رازی شرق، در این شرایط اگر یک بلخی با یک رازی برخورد داشت، این دو نگرشی کاملاً متضاد در مورد نیشابور داشتند.



و خط استوا دایره‌ای است که از حد مشرق بود و بر میانه زمین بگذرد و بر دورترین جایی از هر دو قطب تا به مغرب برسد و همچنین همیروود تا باز به مشرق برسد. «(حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۹۰)

در این تحقیق ابتدا تعریفی اجمالی از فرهنگهای مهم در مورد این دو واژه ذکر میکنیم. سپس به ذکر شواهدی از اشعار چند شاعر میپردازیم که در هر کدام از این نمونه‌ها، الفاظ را به معانی مختلف بکار برده‌اند. در بخشی نظرات اساتید محترم، کسروی، شهیدی و کزازی ذکر میشود و در بخش اصلی مقاله به نقد هر یک از این تعاریف میپردازیم و در نهایت نظریه خود را مطرح کرده و سعی میکنیم در حد امکان علل این اختلاف و آشفتگی را با بیان شواهد اثبات نمائیم.

باختر به روایت لغتنامه‌ها و فرهنگها:

«باختر: شمال. در اوستا بمعنی شمال است و اصل آن اباختر یعنی ماورای، آنطرفتر. (فرهنگ شاهنامه رضازاده شفق). در اوستا آپاختر یا آباختر آمده. در فارسی باختر گوئیم. در مزدیسنا آرامگاه اهریمن و دیوها و جای دوزخ خوانده شده. (خرده اوستا تفسیر پورداود حاشیه ص ۸۷). شمال را محل آسیب و نحوست دانسته‌اند. رجوع به یشتها تفسیر پورداود ج ۲ حاشیه ص ۱۶۸ شود: و اما، حکماء عالم، جهان را بخش کردند بر برآمدن و فروشدن خورشید به نیمروز، و حد آنچنان باشد که از سوی مشرق از آنجا که خورشید به کوتاهترین روزی برآید، و از سوی مغرب از آنجا که خورشید به درازترین روزی فروشود و این به علم حساب معلوم گردد [و این جمله را بچهار قسمت کرده‌اند: خراسان و ایران (خاوران) و نیمروز و باختر؛ هرچه حد شمال است باختر گویند و هرچه حد جنوب است نیمروز گویند و میانه اندر، بدو قسمت شود، هرچه حد شرق است خراسان گویند و هرچه مغرب است ایرانشهر] والله المستعان. (تاریخ سیستان صص ۲۴-۲۳). «(لغتنامه، دهخدا: ص ۳۹۲۷). «مشرق» (برهان قاطع، تبریزی، ص ۷۱۰)، «به معنی مغرب هم آمده است» (همان، ص ۷۱۰). «بمعنی مشرق اکثرست و گاهی بمعنی مغرب نیز میاید و لفظ باختر مخفف باختر است و اختر آفتاب را گویند و ماه را نیز اختر میگویند. بمعنی ملک خراسان و نواحی از قندهار (از رشیدی و برهان و مؤید و مدار و جهانگیری و کشف و شرح خاقانی). «(فرهنگ غیاث اللغات، راهپوری: ص ۱۲۷). «بمعنی مشرق و خاور آید. (شرفنامه منیری). خراسان. تحقیق آنست که باختر مخفف با اختر است و اختر ماه و آفتاب هر دو را گویند پس باختر مشرق و مغرب را توان گفت و ازین جهت متقدمین بر هر دو معنی این لفظ را استعمال کرده‌اند لیکن خوار مرادف خور بیشتر آمده ازین جهت خاور بیشتر بمعنی مشرق استعمال میشود و بنابراین آفتاب را عروس خاوری گفته‌اند چنانکه خاقانی گفته است:

درده از آن چکیده خون ز آبله تن رزان کابلۀ رخ فلک برده عروس خاوری
در فرهنگ دساتیر آمده که معنی باختر بمشرق کردن خطای بزرگ و غلط محض است که خور نام آفتاب است و شید بمعنی روشنی و همین اصح است. (آندراج) (انجمن آرا):

چو خورشید سر برزد از باختر سیاهی به خاور فرو برد سر
غرب را گویند. (برهان) (اوبهی) . غرب ، خورپران، خوربران . (التنبیه والاشراف چ لندن ۱۸۹۳ م .
ص ۳۱). بمعنی مغرب و خاور بمعنی مشرق و بخلاف نیز گفته‌اند. (آندراج) (انجمن آرا):
چو خورشید در باختر گشت زرد شب تیره گشتش که از راه گرد
(لغتنامه، دهخدا: ص ۳۹۲۷)

کاربرد واژه باختر در آثار قدما:

۱- بمعنای شمال:

فردوسی در سفر سام به مازندران فرماید:
سوی کرگساران شد و باختر
درفش خجسته بر افراخت سر
(شاهنامه خالقی: ج ۱ ص ۲۶۴)

در همین داستان فرماید:

سپهد سوی باختر کرد روی
زبان گرم گوی و دل آرم جوی
(همان، ص ۲۷۵)

همچنین در داستان اسکندر در توصیف بازگشتن وی از مغرب بسوی سرزمین یاجوج و ماجوج
میگوید:

سوی باختر شد چو خاور بدید
ز گیتی همی رای رفتن گزید
(شاهنامه مسکو، ص ۸۳۸)

که در اینجا نیز منظور از باختر باید جهت شمال باشد.

در سایر متون کاربرد واژه باختر بمعنای شمال یافت نشد. اینگونه کاربرد در شاهنامه نیز باید بعلت
استفاده فردوسی از منابع بسیار کهن باشد.

۲- باختر به معنای غرب:

فردوسی در بخش بیان آفرینش خورشید فرماید:
ز خاور بر آید سوی باختر
نباشد ازین یک روش راستتر
(شاهنامه مسکو، ص ۳)

در داستان هفتخوان اسفندیار اینگونه آمده است:

چو پیراهن زرد پوشید روز
سوی باختر گشت گیتی فروز
(شاهنامه خالقی، ج ۵ ص ۲۳۶)

در پادشاهی همای چهرزاد فرماید:

چو از باختر تیره شد روی مهر
پیوشید دیبای مشکین سپهر
(همان، ص ۵۰۵)

سنایی در غزلی چنین سروده است:

صفا را خاوری سازش ز رفعت
نشان را در کسوفش باختر کن
(دیوان سنایی، ص ۹۸۰)

و باز در قصایدش فرماید:

گر از کمال بتابم چو خور ز خاور اصل
بسازد اختر بهر زوال باخترم
(همان، ص ۳۶۹)

خاقانی در قصیده‌ای چنین سروده است:

چرخ را نشرة نون و القلم است از مه نو
کان همه سرخی در باختر آمیخته‌اند
(دیوان خاقانی شروانی، ص ۱۱۸)

که با استفاده از قراین در ابیات قبل و بعد آن، مشخص میشود منظورش جهت مغرب است.

۳- باختر بمعنای شرق:

چو مهر آورد سوی خاور گریغ
هم از باختر بر زند باز تیغ
چو خورشید بر زد سر از باختر
بر آورد رخشنده زرین کمر
فردوسی

سپیده چو سر بر زد از باختر
سپاهی به خاور فرو برد سر
نظامی (لغتنامه، دهخدا، ص ۳۹۲۸)

فرخی در قصیده‌ای چنین سروده است:

تا بتابد نیمروزان از تف خورشید سنگ
تا برآید بامدادان آفتاب از باختر
(دیوان فرخی سیستانی، ص ۱۸۹)

همچنین در قصیده دیگری از وی چنین آمده است:

چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان
شب همی تحویل کرد از باختر بر آسمان
(همان، ص ۳۳۳)

منوچهری نیز در قصیده‌ای گویا از واژه باختر جهت شرق را در نظر داشته است:

شب از میان باختر برون جهد
بگسترند زیر چرخ جای او
(دیوان منوچهری، ص ۱۵۴)

خاقانی نیز در قصیده‌ای چنین گفته است:

فخر من یاد کرد شروان به
که مباهات خور به باختر است
(دیوان خاقانی شروانی، ص ۶۸)

احمد کسروی در بخشی از مقاله بیان کرده‌اند در زمان ساسانیان ایران به چهار سمت شرق، غرب، شمال و جنوب بخش شده بود و هر سمتی را کوست (که در پهلوی بمعنای سمت و ولایت است)

مینامیدند، که کوست سوم آن کوست باختر است: «۳. کوست باختر شامل آذربایجان و ارمنستان ایران و گرجستان و آران و کوهستان قفقاز و دربند و ری و دماوند و گیلان و تبورستان (طبرستان) و دیلمان و تالشان. باختر یا اباختر در فارسی به دو معنی بوده یکی «توده ستارگان» که به عربی برج و صورت الکوآکب نامیده میشود و دیگری شمال که در اینجا این معنی مقصود بوده است.» (کاروند کسروی، ص ۳۹۴). حسین شهیدی در خصوص اینکه در منابع تاریخی یونانی برای اثبات سفرهای اسکندر به ایران و هند (که از نظر ایشان دروغ پردازی عمدی‌ای بیش نیست)، چگونه نام مکانهای مختلف را با هم در آمیخته‌اند سخنانی با طول و تفصیل بسیار بیان کرده‌اند و در ادامه گفته‌اند که بازتاب چنین مطالبی در متون قدیمی ایرانی، از جمله متون پهلوی و حتی شاهنامه، تحت نفوذ منابع دروغین یونانی بوده است. و علت تغییر یافتن معانی دو جهت از این‌روی بوده است که آن سرزمینهایی که اسکندر آنها را فتح کرده تماماً در غرب ایران قدیم قرار داشته‌اند، اما یونانیان از قدیم برای اینکه اثبات کنند ایران تمدنی کهن و پیشینه‌ای نداشته است این داستان را ساخته‌اند تا بیان کنند که اسکندر به ایران آمده و فرهنگ و تمدن یونانی را در ایران شیوع داده و ایرانیان هر چه از علم و تمدن دارند مدیون اسکندر و دانشمندان یونانی هستند. ایشان استدلال میکنند که مورخان یونانی از جمله هرودوت از مشابهت نامهای سرزمینهای غرب ایران و سرزمینهای شرق ایران سوء استفاده کرده و تمامی آنها را بطوری کنار هم چیده‌اند که بعدها کسی نتواند پی ببرد که این سرزمینها در سمت غرب ایران قرار داشته است. از این‌روی با گذر زمان مصداق دو جهت شرق و غرب تحت تأثیر این جابجایی با هم اختلاط پیدا کرده است. البته نظر ایشان تنها یک فرضیه دور از ذهن است که حتی با وجود استفاده از منابع معتبر و قدیمی نتوانسته‌اند بطور قانع کننده این فرضیه را اثبات کنند. (ایشان در جای جای بخش ششم کتاب به این مطالب اشاره کرده‌اند. از جمله در صص ۸-۷-۱۶۶، ۳-۱۸۲). میر جلال الدین کزازی در مورد واژه باختر چنین گفته‌اند: «بر بنیاد «نامه شهرستانهای ایران» که به زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) نوشته شده است، «ایران‌شهر» به چهار «کوستان» بخش میشده است: کوستان خورآسان، کوستان خوربران، کوستان آتورپاتکان و کوستان نمریج (بخش جنوبی). واژه باختر که ما امروز آنرا در معنی فروشد جای خورشید بکار میبریم، در بنیاد بمعنی سوی شمال است.» (از گونه‌های دیگر، ص ۲۲۱)

«در اندیشه‌های ایرانی باختر و سرزمینهایی که در آنسوی جای دارند، گجسته و بنفرین شمرده شده است. باختر سرزمین تیرگیها و خیرگیهاست؛ جایگاه دیوان و ریمان است. دوزخ نیز، آن رنجگاه گناهکاران و تردامنان در آنجاست. بادی که از آنسوی میوزد، باد باخترین، زهرآگین و زیانبار است.» (همان، ص ۲۲۱) ایشان در ادامه بیان میکنند که برای جلوگیری از هجوم بدیها و دیوان از جانب باختر نیاز به جنگاوری سلحشور بود. این سردار بزرگ همان ستاره هفت اورنگ است. و در ادامه میگویند: «شاید از رهگذر ارج و ارز بسیار هفت اورنگ است که ستاره، اختر

خوانده شده است. شاید بتوان بر آن بود که اختر نیز از ریشهٔ اپاختر است و از آن برآمده است.» (همان، ص ۲۲۸) و همچنین اشاره میکنند: «در انگاره‌های این مردم، [اورالیان] باختر بشیوه‌ای نمادین، در پیکرهٔ دیوی سهمگین و پرتوان پدیدار گردیده است. دیوس که گاه خورشید و ماه را از پهنهٔ لاژوردین سپهر میرباید.» (همان، ص ۲۲۸)

خاور:

در لغتنامهٔ دهخدا در مورد واژهٔ خاور چنین آمده است: «خاور. [و] (ا) بمعنی باختر است که مشرق باشد. (شرفنامهٔ منیری) (فرهنگ جهانگیری) (برهان قاطع) (آندراج) (ناظم الاطباء) (انجمن آرای ناصری) (غیاث اللغات) :

ز خاور چو خورشید بنمود تاج
گل زرد شد بر زمین رنگ ساج
فردوسی

... | | مغرب. (از برهان قاطع) (ناظم الاطباء) (آندراج):

مهر دیدم بامدادان چون بتافت
از خراسان سوی خاور میشتافت
رودکی (لغتنامه، دهخدا، ص ۹۴۷۱)

کابرد این واژه در آثار قدما:

«۱- بمعنای مشرق:»^۱

ز خاور برآرد فروزنده سر پدیدآمد از فرّ او کان زر فردوسی	که هر بامدادی چو زرین سپر ز خاور بیاراست تا باختر
ز مشرقها بمغربها ز خاورها منوچهری	خداوندی که ناظم اوست چون خورشید رخشنده
گاهی بسوی مغرب و گاهی بخاورند ناصر خسرو	چون نیست حال ایشان یکسان و یک نهاد
طفل خونین بخاور اندازد خاقانی	بر شکافد صبا مشیمهٔ شب
هر صبحدم بر آورد از خاور آینه خاقانی	بادت جلال و مرتبه چندانکه آسمان

۲- به معنای غرب:

۱. در غیاث اللغات نام خابور بعنوان سرزمینی در ترکستان معرفی شده است. (غیاث اللغات، راهپوری، ص ۳۶۷)

مهر دیدم بامدادان چون بتافت نیم روزان بر سر ما میگذشت	از خراسان سوی خاور میشتافت چون به خاور شد زما نادید گشت رودکی
چو از مشرق او سوی خاور کشد	ز مشرق شب تیره سر بر کشد فردوسی
چو خورشید تابنده بنمود پشت	دل خاور از پشت او شد درشت فردوسی
دری را از آن مهر خوانده است مشرق	دری را از آن ماه خوانده است خاور فردوسی
چو روز آورد سوی خاور گریغ	هم از باختر برزند باز تیغ عنصری
بشادی و جام دمامد نبیید	بیوندند تا خور بخاور رسید اسدی
خورشید را چون پست شد در جانب خاور علم	پیدا شد اندر باختر بر آستین شب علم لامعی گرگانی
وز نور تا بظلمت وز اوج تا حضيض	وز باختر بخاور وز بحر تا بیر ناصر خسرو

احمد کسروی در معرفی این واژه آنرا یکی از کوستهای چهارگانه در عهد ساسانیان ذکر میکند: «۲- کوست خوربران - شامل سورستان(عراق) و کرمانشاهان و همدان و مانند اینها تا سرحد روم. خوربران بمعنی خوروران است جایکه خورشید در آنجا فرو میرود یا بعبارت امروزی مغرب و همین واژه است که خاوران و خاور گردیده.» (کاروند کسروی، ص ۳۹۴)

ایشان در مورد چگونگی تحول این واژه و واژه باختر نیز گمانه‌زنیهایی کرده‌اند که در بخش پایانی به طرح و نقد آن خواهیم پرداخت.

میر جلال‌الدین کزازی در مورد واژه خاور چنین اظهارنظر میکند: «خاور در پهلوی «خوروران» است و درست در معنای وارونه آنچه که امروز از آن در مییابیم. خاور سویی است که خورشید در آن فرو میخسپد و دیده از دیدار جهان در میپوشد. در سروده‌های کهن پارسی گاه واژه خاور در معنای دیرین، بدانگونه که در پهلوی دریافت میشده است، بکار رفته است. عنصری چامه پرداز سده چهارم و سخن سالار دربار غزنه در بزمنامه خویش، وامق عذرا، که پاره‌هایی پراکنده از آن بر جای مانده است، گفته است:

چو مهر آورد سوی خاور گریغ هم از باختر بر زند باز تیغ

چنانکه پیداست خاور در این شعر، در معنی راستین آنکه فروشد جای خورشید است بکار برده شده است؛ لیک باختر در معنای برآمد جای خورشید (مشرق) بکار برده شده است که نه با کاربرد آن در پارسی میانه سازگار است، نه پارسی دری. «(از گونه‌ای دیگر، ص ۲۱۹) در ادامه پاسخ سؤال اخیر ایشان را خواهیم داد. در جایی بیان میکنند: «ساختی از واژه خوروران در واژه خاوران برجای مانده است. خاوران، در پارسی هم مشرق، هم مغرب شمرده شده است.» (همان، ص ۲۲۰)

توجه ایشان در این مقاله بیشتر بر واژه باختر بوده است و با ذکر شواهد مناسبی بخوبی به تبیین معنای اصلی و آغازین آن پرداخته‌اند اما به چگونگی تحول این دو واژه در طول تاریخ بیش از این نپرداخته‌اند. در این بخش ابتدا به نقد و بررسی نظریه‌های ارائه شده میپردازیم و در مرحله بعد با استفاده از منابع کتابخانه‌ای دیگر سعی میکنیم بنحوی دیگر چگونگی این تحولات و اختلافات را بررسی نمائیم. همانطور که از تعاریف ذکر شده بر میآید، این واژه در اصل از ریشهٔ اپاختر و بمعنای شمال بوده است. اما سؤال اصلی اینجاست که چه عاملی باعث شده است تا با گذر زمان این واژه در دوره‌های بعد به دو معنایی بکار برود که کاملاً با هم تقابل دارند؟ در اینجا برای هر یک از تحولات نظریه‌ای را ارائه میدهم:

ابتدا در مورد سرزمین بلخ باید نکاتی اظهار شود که در تبیین این مطلب بدان اتکا خواهد شد: در لغتنامهٔ دهخدا در بخشی از توضیحات در مورد واژه باختر، از آن بعنوان سرزمینی یاد شده است که بلخ بازماندهٔ آن است و در یونانی باکتر خوانده شده است:

«اسم قدیم بلخ در کتب یونانی «باکتر» و در کتیبه‌های هخامنشی «باختری» است.» (لغتنامه، دهخدا، ص ۳۹۲۸)

«باخترس. [ت] (بخ) نام رودیست که از شهر باختر میگذرد و ایالت و شهر باختر نام خود را از این رود گرفته‌اند. (ایران باستان ص ۱۶۹۳)» (همان، ص ۳۹۳۰)

در مورد استقلال این سرزمین چنین ذکر شده است: «چون دولت باختریان از مؤسسات یونانیان بود تمدن مخصوصی در اقصای شرق ایران فراهم ساخت که از تمدن ایران بکلی جدا بود.» (همان، ص ۳۹۳۰)

نیبرگ (P.25) apāxtar را در وهلهٔ نخست سیاره و معنی دوم آن را «شمال» قلمداد کرده است و واژه اوستایی apāxtara- «شمالی» فارسی میانه b'xtr و پازنه awāxtar و فارسی نو bāxtar غرب یا شرق را در بخش ریشه شناسی فرهنگ خود آورده است. (A Manual of Pahlavi. Nyberg. 25)

بارتولومه (79) دو گونه apāxtara- و apāxədra را صفت دانسته و آنرا «مایل به پشت»، «به پشت نهاده شده» معنی کرده است و آنرا قابل مقایسه با apānk- دانسته است. ضمناً اشتقاق

-*apa+axtara* را نادرست انگاشته است. بارتولومه نیز برای *apāxtar* فارسی میانه دو معنی شمال و سیاره را یادآور شده است. (Altiranisches Wörterbuch. Bartholomae. 79)
 حسن دوست (ش ۵۹۷) شواهدی از تاریخ سیستان و فرخانمه و دستور دبیری و شرفنامه با معانی سه گانه واژه باختر در معنی «شمال»، «مغرب» و «مشرق» آورده است و سپس به نقل از ایلرس بلحاظ معنایی مفهوم سیاره را قابل مقایسه با عربی *خُنَس* «سیاره» (اصلاً عقب مانده) مشاق از *خُنَس* (عقب ماندن) دانسته و اشاره نموده است: «ظاهراً سرایندگان فارسی زبان، معنی مشرق و مغرب را برای کلمه باختر، که معنی اصلی آن در فارسی میانه، شمال بوده است، سهواً بکار برده اند.» (فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ش ۵۹۷)

« باخدی سریر، بلخ زیبا »

در فرگرد نخست وندیداد از شانزده نشیمنگاه یا کشور یاد شده که از حوالی دریاچه آرال، بسوی جنوب امتداد دارد و آخرین آن، ری در مرکز ایران است و در واقع سیر مهاجرت آریاییهای ایرانی و گسترش و مانسگاههای آنان را شرح میدهد. چهارمین سرزمین یا کشور، باخدی سریر یا بلخ زیباست و بلخ هنوز شناخته و بر پا میباشد: چهارمین از جاها و شهرهای بهترین را آفریدم، منکه اهورا مزدا هستم، بلخ زیباست افراشته درفش... بلخ زیبا، در فارسی باستان باختری ..، در پهلوی بخر.. و به نقل نویسندگان یونانی باکتریا .. چنانکه ملاحظه میشود، بلخ در اوستا با صفت زیبا(سریر..) نقل شده و این صفت برای بلخ مشهور بود، چنانکه مورخان اسلامی نیز آنرا بلخ الحسنا نوشته‌اند.» (لغتنامه، دهخدا، ص ۴۹۳)

شهرت باختر در دوره‌ای به بلخ بامی نیز میتواند نشان دهنده ارتباط این دو مکان با واژه بام و بامداد به معنای صبح و طلوع خورشید باشد. حسن دوست بامی را از *bāmīk* فارسی میانه و آن را نیز از *-bāmyaka** ایرانی باستان دانسته که خود مشتقی از ریشه *-bā* بمعنی تافتن و درخشیدن است. (فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ش 675)

بارتولومه در ستون (۹۵۳) واژه فارسی باستان *-bāxtar* و گونه اوستایی متأخر آن را *bāxδī-* بعنوان اسمی مؤنث مدخل قرار داده است و در توضیحات خود دو گونه باخر *bāxr* و بلخ *balx* را ارائه داده است. (Altiranisches Wörterbuch. Bartholomae. 953)
 نیبرگ *baxl* را با حرف نوشت *b'hr* همان شهر بلخ دانسته است و گونه‌های اوستایی *-bāxtrī-* و *bāxδī* و *balx* فارسی نو را در ادامه آورده است. (A Manual of Pahlavi. Nyberg. 45)

با این شواهد و قراین میتوان چنین نتیجه گرفت که همانطور که در دوره‌ای سرزمین خراسان برای ایرانیان بمعنای جایی بوده که از آنجا خورشید طلوع میکرد- (فخر الدین اسعد گرگانی در منظومه ویس و رامین چنین میگوید: زبان پهلوی هر کو شناسد خراسان آن بود کز وی خور آسد/

خورآسد پهلوی باشد خور آید عراق و پارس را خور زو برآید) - بدین ترتیب سرزمین باختر نیز که در دوره‌ای بعنوان کشوری مستقل در شرق خراسان قرار داشته، میتواند بمعنای جایگاه طلوع خورشید نیز بکار برود. به کمک این فرضیه ما سعی میکنیم به سؤالی که احمد کسروی نتوانسته جواب بدهد پاسخی در خور تأمل بدهیم. ایشان میگویند: «این راز بر ما پوشیده است که چگونه «خوراسان» و «نیمروز» معنیهایی که داشته‌اند از دست داده‌اند و نام زمین گردیده‌اند لیکن «خاوران» و «باختر»، که دو برادر دیگر آنها بوده‌اند نام زمین نگردیده‌اند.» (کاروند کسروی، ص ۳۹۸). در پاسخ ایشان باید گفت؛ اتفاقاً هر دوی این واژه‌ها در دوره‌هایی نام سرزمین گردیده‌اند و علت جابجایی معنایی آنها هم از همینرو است. (در مورد چگونگی تحول معنایی واژه خاوران از جهت بعنوان نام سرزمین نیز در جای خود سخن خواهیم گفت).

اما برای تکمیل سخن خود و ردّ سخن کسروی میافزائیم که نه تنها در ایران قدیم نام جهتها با نام سرزمینهایی عجین شده بود، بلکه در زبانها و گویشهای متأخرتر در ایران نیز چنین اتفاقی رخ داده است. بعنوان مثال در گویش سگرآبادی به جهت شمال الموتا *alamuta* گفته میشود، یا برای جهت جنوب در فارسی میانه نیمروز *nēm-rōz* گفته میشود و در فارسی میانه ترفانی نیمروز *nymrwc* و نیمروز *nēm-rōz*، در پارتی نیمروز *nymrwc* یا نیمروز *nēm-rōz*، در بلخی نیمروز *nēmorošo* و به روایتی در فارسی نیز علاوه بر جنوب نیمروز *nēm-rōz* گفته میشود. (فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبانها و گویشهای ایرانی نو، ج ۱، صص ۸-۱۰۷)

توضیحات ذکر شده این نظر احمد کسروی را هم رد میکند که میگوید: «این گزارشی است که دو واژه «خاور» و «باختر» پس از دوره ساسانیان پیدا کرده و در زبان شعرا و نویسندگان بمعنی شرق و غرب گردیده. ولی شگفت است که کسی به سراغ نام پارسی برای شمال و جنوب نرفته آنکه فرهنگهاست در این باره قفل خاموشی بر زبان زده و هرگز بروی خود نیاورده‌اند که چگونه در زبان چند هزار ساله فارسی نامی برای این دو سمت جهان نبوده و کسی به جستجو برنخاسته است.» (کاروند کسروی، ص ۳۹۸) همانطور که بیان شد در طول تاریخ هر چهار جهت هم بمعنای جهت بوده‌اند و هم بمعنای سرزمین و دلیل این آشفتگی هم همین مطلب است.

باختر بمعنای غرب:

اما اگر این را هم بپذیریم که واژه باختر تحت تاثیر نام سرزمین باختر بمعنای مشرق بکار رفته است، کاربرد این واژه را در معنای مغرب، چگونه توجیه خواهیم کرد؟

برای تبیین این مسئله نیز توضیحاتی ارائه میدهیم:

همانطور که گفته شد باختر در اصل به معنای شمال بوده است و به گفته کسروی در دوره ساسانیان سرزمینهای آذربایجان، ارمنستان ایران، گرجستان، اران و کوهستان قفقاز و دربند و ری و دماوند و گیلان و تپورستان (طبرستان) و دیلمان و تالش را شامل میشده است.

در شاهنامه نیز فردوسی هنگام سخن گفتن از جهت شمال گاهی از واژه باختر استفاده میکند و گاهی نیز تنها نام سرزمین را ذکر میکند. در داستان سفر سام از سیستان به مازندران میگوید:
سوی کرگساران شد و باختر درفش خجسته بر افراخت سر
(شاهنامه خالقی، دفتر یکم ص ۲۶۴)

و هم در این داستان در توصیف سام میگوید:

سپهد سوی باختر کرد روی زبان گرم گوی و دل آزم جوی
(همان، دفتر یکم ص ۲۷۵)

در داستان پادشاهی خسرو پرویز، در مورد بخش کردن او ایران را به چهار قسمت چنین میگوید:

گزین کرد از ایران چل و هشت هزار	جهاندیده گردان و جنگی سوار
... جهان را ببخشید بر چار بهر	یکایک همه نامزد کرد شهر
از ان نامداران ده و دو هزار	گزین کرد ز ایران و نیران سوار
فرستاد خسرو سوی مرز روم	نگهبان آن فرخ آباد بوم
... هم از نامداران ده و دو هزار	سواران هشیار خنجرگذار
بدان تا سوی زابلستان شوند	ز بوم سیه در گلستان شوند
ز لشکر ده و دو هزار دگر	دلوار سواران پرخاشخ
بخواند و بسی هدیه‌ها دادشان	به راه الانان فرستادشان
بدیشان سپرد آن در باختر	بدان تا نیاید ز دشمن گذر
... ده و دو هزار دگر برگزید	زمردان جنگی چنان چون سزید
بسوی خراسان فرستادشان	بسی پند و اندرزها دادشان

(شاهنامه مسکو، ص ۱۲۹۵)

احمد کسروی بعد از ذکر این ابیات میگوید که فردوسی: «در اینجا نیز نامهای خراسان و خوربران و باختر و نیمروز را یاد نمیکند شگفتتر آنکه دربند را در باختر میخواند و بی شک باختر در این واژه بمعنی شمال است زیرا دربند در شمال ایران بود و هست. ولی یقین است که خود فردوسی ملتفت این معنی آن واژه نبوده است.» (همان، ص ۳۹۵) ولی میتوان پذیرفت که فردوسی از معانی این واژه‌ها آگاهی کامل داشته است و در اینجا هر یک از جهات را با سرزمینی که در آن قرار دارد معرفی کرده است. و همانطور که از ابیات بر می‌آید الانان را که در حوالی ساری و مازندران است (به نقل از دهخدا)، در باختر و نشان دهنده جهت شمال دانسته است.

در مورد واژه باختر در بخشی از مقاله دکتر کزازی نکته‌ای بیان شده است که تا حدی به حل این ابهام کمک میکند: «در انگاره‌های این مردم، [اورالیان] باختر، به شیوه‌ای نمادین، در پیکره دیوی

سهمگین و پرتوان پدیدار گردیده است. دیوی که گاه خورشید و ماه را از پهنه لاژوردین سپهر میرباید؛ و در تک دریاها و در اشکفت کوهها نهان میدارد» (از گونه‌ای دیگر، ص ۲۲۸) شاید بتوان گفت همین انگاره باعث شده باشد که واژه باختر در طی قرن‌ها پس از گذراندن دو مرحله، معنای سومی یافته باشد. چرا که دیگر نه آن تصورات افسانه‌ای در مورد باختر وجود دارد که بتوان آن را شمال خواند و نه دیگر نام و نشانی از آن سرزمین (بلخ یا باختری با آن ویژگیهای قدیم) مانده است که از این واژه معنای مشرق فهمیده شود. از طرف دیگر همانطور که استاد کسروی در مورد معنای کوست باختر در زمان ساسانیان بیان کرده‌است، از سرزمینهایی نام برده شده است که نسبت به خراسان بزرگ غرب شمرده میشود نه شمال باین ترتیب که تمامی این سرزمینها از قبیل آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، اران، قفقاز، دربند، ری، دماوند، گیلان، طبرستان، دیلمان و تالشان، یا در قسمت پایین دریای خزر قرار دارند و یا در قسمت غرب آن. در اینصورت مسلم است که این سرزمین در مقابل خراسانی که تمام شرق ایران بزرگ را شامل میشود و شرق دریای خزر نیز جزئی از آن شمرده میشود، باید غرب و محل اختفای خورشید شناخته شود. در کتاب «چهار سو» نیز به نقل از تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، گفته است که مازندران مغرب بوده است. (چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، ص ۲۲۷). در ابیاتی از شاهنامه نیز چنین مطلبی قابل مشاهده است:

فردوسی در داستان هفت خان اسفندیار میفرماید:

چو پیراهن زرد پوشید روز سوی باختر گشت گیتی فروز
(شاهنامه خالقی، دفتر پنجم ص ۲۳۶)

و در داستان همای چهر زاد چنین آمده است :

چو از باختر تیره شد روی مهر بیوشید دیبای مشکین سپهر
(همان، ص ۵۰۵)

که آشکارا به خاموش شدن خورشید در غرب اشاره دارد.

در ابیاتی از سنایی هم چنین مطلبی تأیید میشود:

صفا را خاوری سازش ز رفعت نشانرا در کسوفش باختر کن
(دیوان سنایی، ص ۹۸۰)

و در یکی از قصاید او نیز چنین آمده است:

گر از کمال بتابم چو خور ز خاور اصل بسازد اختر بهر زوال باخترم
(همان، ص ۳۸۹)

که در هر دو بیت به فرورفتن و تیره شدن خورشید در باختر اشاره شده است.

خاور:

همانطور که از تعاریف فرهنگها بر میآید خاور و خاوران شکل تغییر یافته خوربران بوده است و بمعنای غرب بکار میرفته است. بطوریکه این واژه در گویشهای مختلف اخیر نیز بدین معنا بکار رفته است. برای نمونه واژه خوربران در فارسی میانه و خورنور در فارسی میانه ترفانی، خورنفرن در پارتی و خورتخیزخیرن در زبان سغدی بمعنای جهت غرب بکار رفته است. (فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبانها و گویشهای ایرانی نو، ج ۱، صص ۸-۱۰۷) در این نوع کاربرد مشکلی وجود ندارد، اما مسئله اینجاست که چطور در متون ادبی بمعنای شرق نیز بکار رفته است؟ بطوریکه حتی امروزه دیگر همین معنای اخیر ثابت مانده است و در متون تنها معنای آن جهت شرق است. در این خصوص نظراتی ارائه شده که گاهی مطالب مفیدی دارد ولی گاهی نیز به خطا رفته‌اند که در اینجا در حد ضرورت به ایرادات آنها میپردازیم و سعیمان بر این است که نظر و توجیه قابل قبولی ارائه شود. دکتر کزازی در مورد چگونگی و علت تحول این واژه از معنای اصیل بمعنای امروزی اظهار نظری نکرده است، اما احمد کسروی نظراتی دارد. در بخشی از مقاله در مورد بازماندن خاور و باختر در دوره‌های بعد، از میان چارسوی قدیمی اینگونه بیان میکند: «اما معروف شدن دو واژه خاور و باختر بمعنای شرق و غرب یا بالعکس این ترتیب، این راز هم بر ما پوشیده است. آنچه از راه گمان و پندار میفهمیم این است که کسانی از آنان که دوستار واژه‌های پارسی بوده‌اند و بکاربردن آنها را در گفته‌ها و نوشته‌های خود بهتر از واژه‌های عربی میدانسته‌اند، واژه «خاور» را «خورآور» معنی نموده و از اینجا آنرا بمعنی مشرق پنداشته‌اند و بهمین معنی بکار برده‌اند و چون در برابر آن واژه پارسی جز باختر نمیشناخته‌اند اینرا هم بمعنی مغرب پنداشته‌اند.» (کاروند کسروی، ص ۳۹۸)

خرده‌ای که بر نظر ایشان میتوان گرفت این است که: «در آنزمانکه باین صورت اطلاعات و انگیزه برای واژه‌شناسی نبوده است و ریشه‌یابی علمی واژه‌ها مربوط به قرن اخیر است.»^۱

اما در مورد واژه خاور هم باید گفت شهرت این واژه نیز همچون باختر در معنای یک سرزمین خاص باعث شده است که این تحول رخ دهد و این دو معنایی رایج شود. در تاریخ سیستان، چهار جهت چنین معرفی شده است: «و این جمله را به چهار قسمت تقسیم کرده‌اند: خراسان و ایران (خاوران) و نیمروز و باختر... (تاریخ سیستان، ص ۲۳)» در اینجا ایران معادل واژه خاوران بیان شده است که همان معنای قدیم این واژه یعنی معرف جهت غرب و جایگاه غروب خورشید است. در بیتی از خسرو شیرین نظامی از خاور بعنوان سرزمین یاد شده است:

۱. از بیانات شفاهی دکتر سعید حمیدیان.

ز حد باختر تا بوم خاور جهان را گشته‌ام کشور به کشور
(خسرو و شیرین، ص ۶۶)

و در بیتی از شرفنامه از کشور خاوران نام برده که گویا همین معنای مورد نظر (ایران مرکزی) را
اراده کرده است:

ز ریونند گیلی ز مازندران نیال یل از کشور خاوران
(شرفنامه، ص ۴۳۳)

نکته مهمی که در این قضیه راهگشاست این است که این واژه ابتدا بر سرزمین وسیعی اطلاق
میشده است که همان ایران مرکزی در مقابل خراسان بزرگ است اما در این مورد نیز با گذشت
زمان گستره سرزمین خاوران از حد یک کشور به ناحیه کوچکی در خراسان تغییر مییابد که همان
ابیورد امروزی است. در این خصوص توضیحی که در حاشیه لغتنامه دهخدا در مورد واژه خاوران
نوشته شده است، ذکر میشود: «کلمه خاوران مأخوذ از خوروران (بفتح خ و سکون ر) یعنی شهرهای
غربی (در مقابل خراسان به معنی بلاد شرقی) است و در قدیم این نام بر شهرهای غربی ایران
اطلاق میشد که داخل حدود خراسان نبودند.» (لغتنامه، دهخدا، ص ۹۴۷۲) اما پس از گذشت
زمان وسعت سرزمین خاوران به ابیورد و چند شهر کوچک در اطراف آن محدود میشود. در لغتنامه
دهخدا برای تعریف این واژه بعنوان ناحیه‌ای خاص چنین آمده است: «خاوران [و] (اخ) خابران. نام
دیگر ابیورد است.» (همان، ص ۹۴۷۲) در حاشیه همین صفحه در خصوص این واژه چنین ذکر
شده است: «۲-در «برهان قاطع» آمده: ولایتی است از خراسان که چهچه و مهنه داخل آن ولایت
است و تولد حکیم انوری به آنجاست. او در اول نیز به خاوری تخلص میکرده است. در «انجمن
آرای ناصری» و «آندراج»، شهرهای این ولایت چنین شرح داده شده است: رونه، مهنه، نسا، ابیورد
(لسترنج ابیورد را همه خاوران میدانند در صورتی آندراج و انجمن آرا آنها شهری از شهرهای
خاوران می‌آورند). صاحب شرفنامه منیری دشت خاوران را نزدیک بسطام ذکر میکند.» (همان، ص
۹۴۷۲)

نیبرگ در (P. 220) در مدخل *xuar-barān* آنرا «غرب» و «غروب» معنی کرده است و آنرا
مشتق از *xvar-parān* دانسته است و گونه فارسی میانه *xwrpr'n* مشتق از *war* و *parān*
دانسته، که خود مشتقی از ریشه اوستایی *par-* چهارم فرهنگ بارتولومه به شماره (۸۵۱) بمعنی
«گذشتن» دانسته است و آنرا قابل مقایسه با *appertain* [غارت کردن] و واژه *puhl* [پل]
دانسته است. و همچنین *xwrwpr'n* بمعنی «عصرگاه» را از *xuar* [خورشید] و *ava-par-*
بمعنی «پایین رفتن» مشتق دانسته است. واژه دیگر *xwrnw'r* را که معادل آوایی آن *xuar-*
nivār است، بمعنی «غرب» دانسته و بر این اساس با توجه به آرای دیگران اشتقاق خاور فارسی نو
را بسیار نامطمئن تشخیص داده است. (A Manual of Pahlavi. Nyberg. 220)

با این تفصیل اگر این فرضیه درست باشد که شهرت این واژه به نام سرزمین (ایران مرکزی) ابتدا باعث شده است تا با شنیدن این نام معنای جهت (غرب) نیز به ذهن بکاربرندگان آن برسد پس از گذشت زمان دیگر نمیتواند به همین منوال باقی بماند زیرا در دوره‌های بعد از یک طرف خراسان آن معنای قدیم خود (همان جهت شرق) را از دست داده است و از طرف دیگر عنوان خاوران به سرزمین محدودی اطلاق میشود که نسبت به ایران مرکزی، در شرق قرار دارد و میتواند نماینده آن جهت باشد. در اشعار انوری و رباعیاتی که به ابوسعید ابوالخیر منتسب است باین معنای اخیر خاوران اشاره شده است. علاوه بر این دو شاعر، در آثار دیگران نیز به خاوران اشاره شده است:

چنان کارگاه سمرقند گشت زمین از در بلخ تا خاوران

(دیوان منوچهری، ص ۱۳۱)

عامل دیگری که میتواند یاریگر این تحول باشد شهرت و شمول واژه باختر بعنوان نام سرزمینهای غربی است که ذکر آن گذشت. این همان تحول نهایی و هماهنگ این دو واژه است که پس از مدتی آشفتگی در میان اهل زبان به مرور پذیرفته میشود و معنای ثابت و نهایی خود را به دست می‌آورد. به کمک این فرضیه میتوان علت اختلاف معنایی و کاربرد چند گانه این دو واژه را نیز در آثار شعرای دوره‌ای خاص توجیه کرد. سخن پایانی اینکه: در مورد ارتباط معنای واژگان با سرزمینها باید گفت: نقش زبان فارسی و کاربران آن از این نظر که در سرزمینهای مختلف و بسیار وسیعی زندگی میکردند، با این تحول ارتباط مهمی دارد و عامل اصلی در این تغییرات و تحول را میتوان تحت تأثیر این مطلب یافت؛ همانطور که از مثالهای ذکر شده بر می‌آید، استفاده از گویشها معمولاً در یک سرزمین مشخص و ثابت رخ میدهد، بهمین دلیل جابجایی جهات رخ نمیدهد و اگر به نمونه‌ها توجه نمائیم تغییر واژگان تنها از لحاظ تلفظ بوده است و تفاوت معنایی رخ نداده است، اما در زبان فارسی، با توجه به اینکه متعلق به محدوده خاص و معینی نبوده است، وقتی کاربران این زبان در شرق یا غرب یا هر جای دیگری به این دو واژه بر میخورند، با توجه به اینکه در گذشته با معنای سرزمین (و نام آنها) نیز پیوند یافته است، هر یک معنای مورد نظر خود را برداشت میکند و در نهایت باعث میشود که این دو واژه معنای مبهم و متناقض داشته باشند.

نتیجه گیری:

با توجه به مطالبی که ارئه شد چنین میتوان نتیجه گرفت که علت اصلی این آشفتگی همان نسبی بودن جهات در گذشته بوده است و در مورد اینکه چرا شعرای فرهیخته‌ای مثل فردوسی و خاقانی که در گزینش واژه‌هایشان بدون سهل انگاری عمل میکنند، در خصوص این دو واژه اینکار را نکرده‌اند، این مطلب تأثیر داشته است. بنظر میرسد هم فردوسی و هم شعرای دیگر هنگام استفاده از متونی که در اختیار داشته‌اند این تفاوت معنایی برایشان آشکار بوده است، اما آنان نسبت به مخاطب امروزی بسیار راحتتر از روی قراین میتوانستند جهت مورد نظر را دریابند و با ابهام بزرگی مواجه

نمیشده‌اند، بهمین دلیل بهمان شکل این تفاوت را در آثارشان بازتاب داده‌اند. اما مشکل اصلی از زمانی آغاز میشود که فرهنگ‌نویسان برای توضیح معنی هر یک از این دو واژه، تنها به ذکر شواهد قناعت کرده‌اند و توجهی به چگونگی تحول این دو واژه نداشته‌اند. در پژوهشهایی که اساتید محترم کسروی، شهیدی و کزازی انجام داده‌اند نیز، با وجود اشاره به مطالبی ارزشمند در این زمینه، در بیان علت اصلی این آشفتگی استدلال قابل قبولی ارائه نشده است. اما در این پژوهش، ما به بیان این مسئله پرداخته‌ایم که چگونه نسبی بودن جهات در گذشته و همچنین مرادف شدن معنای این دو واژه با نام سرزمینهای مختلف، در مدت زمانی طولانی، در نهایت بدین اختلاف کاربرد منجر شده است و در دوره خاصی (حدود قرنهای چهارم تا هفتم) این آشفتگی به فراوانی در آثار ادبا راه پیدا کرده است.

منابع:

- ۱- از گونه‌ای دیگر: جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۶۸)، تهران: نشر مرکز.
- ۲- برهان قاطع، (۱۰۶۲ هجری قمری)، تبریزی، محمد حسین ابن خلف، (۱۳۴۲)، باهتمام دکتر محمد معین. چاپ دوم، تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- ۳- بوستان سعدی: سعدی نامه، سعدی شیرازی، مصلح الدین (۱۳۶۳)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی [ویرایش ۲]، تهران: خوارزمی.
- ۴- تاریخ سیستان، تألیف در حدود ۴۲۵-۷۲۵. به تصحیح ملک الشعراء بهار. بهمت کتابخانه زوار.
- ۵- چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، شهیدی، حسین، (۱۳۶۵)، چاپ اول، تهران: امیر کبیر.
- ۶- حدود العالم من المشرق الی المغرب، نویسنده ناشناس قرن چهارم، با مقدمه بارتولد و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، با تصحیح و حواشی مریم میراحمدی، غلامرضا ورهام، چاپ اول، ۱۳۷۲، تهران: دانشگاه الزهرا.
- ۷- خسرو شیرین، نظامی، الیاس ابن یوسف، (۱۳۹۲)، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۸- دیوان انوری، انوری، محمد ابن محمد، (۱۳۷۶)، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: نگاه.
- ۹- دیوان حکیم سنایی غزنوی بر اساس معتبرترین نسخه‌ها، سنایی غزنوی، مجدود ابن آدم، (۱۳۷۵)، مقدمه، شرح زندگی و شیوه سخن سنایی به قلم بدیع الزمان فروزانفر، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: نگاه.

- ۱۰- دیوان خاقانی شروانی، خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی، (۱۳۹۱)، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، چاپ دهم، تهران: زوار.
- ۱۱- دیوان شعر رودکی، رودکی، جعفر ابن محمد، (۱۳۷۸)، پژوهش تصحیح و شرح جعفر شعار، تهران: نشر قطره.
- ۱۲- دیوان فرخی سیستانی، فرخی سیستانی، علی ابن جولوق، (۱۳۶۳)، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار.
- ۱۳- دیوان قصاید، مثنویات، تمثیلات و مقطعات پروین اعتصامی بر اساس طبع ابوالفتح اعتصامی، اعتصامی، پروین (۱۳۸۷)، به کوشش ولی الله درودیان، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- ۱۴- دیوان منوچهری دامغانی به کوشش برات زنجانی، منوچهری دامغانی، احمد ابن قوس، (۱۳۸۷)، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۵- شاهنامه فردوسی (متن کامل) بر اساس چاپ مسکو، فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۲)، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ نوزدهم، تهران: نشر قطره.
- ۱۶- شاهنامه ابوالقاسم فردوسی، فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. (ج ۱ و ج ۵)
- ۱۷- شرف نامه، نظامی، الیاس ابن یوسف، (۱۳۷۶)، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- ۱۸- فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبانها و گویشهای ایرانی نو، حسن دوست، محمد. (۱۳۸۹)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۱۹- فرهنگ جهانگیری، انجو شیرازی، میر جمال الدین حسین بن فخر الدین حسن، (۱۳۵۱)، ویراسته دکتر رحیم عفیفی، چاپخانه دانشگاه مشهد.
- ۲۰- فرهنگ رشیدی، حسنی المدنی التتوی، عبد الرشید بن عبد الغفور. بضمیمه‌ی معربات رشیدی. بتحقیق و تصحیح محمد عباسی، طهران: انتشارات کتابفروشی بارانی.
- ۲۱- فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، حسن دوست، محمد، (۱۳۹۳)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.
- ۲۲- فرهنگ غیاث اللغات، راهپوری، غیاث الدین محمد، (۱۳۴۲ هجری قمری)، بکوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: چاپ گیلان، کانون معرفت.
- ۲۳- فرهنگ فارسی، معین، محمد، (۱۳۷۱)، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۲۴- فرهنگ نظام، داعی الإسلام، سید محمد علی (۱۳۶۲)، چاپ دوم، تهران: چاپ و صحافی فاروس ایران.

- ۲۵- کاروند کسروی مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، کسروی، احمد، (۱۳۵۲)، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: کتابهای جیبی.
- ۲۶- لغت نامه دهخدا، دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). چاپ دوم از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛ با همکاری انتشارات روزنه.
- ۲۷- ویس و رامین، گرگانی، فخرالدین اسعد، (۱۳۳۷)، به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران: اندیشه.

- 28- A Manual of Pahlavi. Henrik Samuel Nyberg (1974). Printed in Germany: Otto Harrassowitz Wiesbaden.
- 29- Altiranisches Wörterbuch. Christian Bartholomae. (1961). Berlin: Walter de Gruyter & Co.